



۱۵۷۸۰

۱۴۷۸۰

تصویر

افانہ قنوه خانہ ۳۳ تصویر

کام ۵۶ م ۳۳ س ۳۳

ایں یادگار میرزا حسین

۱۶۷۸



۱۸۱

۱۸۱
۷۷

۱۸۱

۱۴۷۸۰

افانہ قنوه خانہ

با ۳۳ مجلہ

تصویر

نادر -
مسجد بزرگ کریم آباد عیسیٰ بازار

سنہ

۱۲۳۹



۷۸۹۶

۱۸۱
۱۸۱
۱۸۱

کتابخانه
میرزا حسین
۱۶۷۸
۱۴۷۸
۱۵۷۸
۱۶۷۸
۱۷۷۸
۱۸۷۸
۱۹۷۸
۲۰۷۸
۲۱۷۸
۲۲۷۸
۲۳۷۸
۲۴۷۸
۲۵۷۸
۲۶۷۸
۲۷۷۸
۲۸۷۸
۲۹۷۸
۳۰۷۸
۳۱۷۸
۳۲۷۸
۳۳۷۸
۳۴۷۸
۳۵۷۸
۳۶۷۸
۳۷۷۸
۳۸۷۸
۳۹۷۸
۴۰۷۸
۴۱۷۸
۴۲۷۸
۴۳۷۸
۴۴۷۸
۴۵۷۸
۴۶۷۸
۴۷۷۸
۴۸۷۸
۴۹۷۸
۵۰۷۸
۵۱۷۸
۵۲۷۸
۵۳۷۸
۵۴۷۸
۵۵۷۸
۵۶۷۸
۵۷۷۸
۵۸۷۸
۵۹۷۸
۶۰۷۸
۶۱۷۸
۶۲۷۸
۶۳۷۸
۶۴۷۸
۶۵۷۸
۶۶۷۸
۶۷۷۸
۶۸۷۸
۶۹۷۸
۷۰۷۸
۷۱۷۸
۷۲۷۸
۷۳۷۸
۷۴۷۸
۷۵۷۸
۷۶۷۸
۷۷۷۸
۷۸۷۸
۷۹۷۸
۸۰۷۸
۸۱۷۸
۸۲۷۸
۸۳۷۸
۸۴۷۸
۸۵۷۸
۸۶۷۸
۸۷۷۸
۸۸۷۸
۸۹۷۸
۹۰۷۸
۹۱۷۸
۹۲۷۸
۹۳۷۸
۹۴۷۸
۹۵۷۸
۹۶۷۸
۹۷۷۸
۹۸۷۸
۹۹۷۸
۱۰۰۷۸

کریکٹ

[illegible]

[illegible]

100-100

[illegible]

۱۰۰/۱۰۰

[illegible]

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

لا بد

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بصرفه و قرضه

[illegible]

[illegible][illegible]

۱ بدان فتنه بر کشید منکر شدند تا اینکه فتنه آمد که هیچ فتنه نیست این را می دانستند و اگر
 ۲ کشیده دست در کردن مهر را آورده نسبت به نسبت این فتنه که داشت و گفت ملک است
 ۳ طرفه بود وقت بر شام هر چه رسد خبردارم که عقیقه باز می خورم با حق می خورم این را شنیده
 ۴ با این را که است که با طریقه و دهان کند که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۵ با او شرف می خورم که با طریقه و دهان کند که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۶ تمام را که از آنجا که فتنه را که گفت باز می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۷ آنکه که برود و این طرفه و این را که گفت باز می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۸ آنکه که برود و این طرفه و این را که گفت باز می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۹ آنکه که برود و این طرفه و این را که گفت باز می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۱۰ آنکه که برود و این طرفه و این را که گفت باز می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این

نخستین

۱ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۲ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۳ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۴ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۵ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۶ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۷ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۸ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۹ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این
 ۱۰ که داشت تا آنکه در میان مردم است می خورم که در میان مردم است می خورم و او را گفت تا این

نخستین

[illegible]

1911

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

1917

[illegible]

فردی که در قفسه است
را به یزدان خداست
نورانی که در قفسه است

در آنکه از شکسته بود خفته و گویا زنده بود و در آنجا که در قفسه است
ازین که چشیده کرد و میخواند که کشته شد و در آنجا که در قفسه است

72

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

[illegible]

۲۲

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۴۰۰

[illegible]

[illegible]

والله اعلم

[illegible]

[illegible]

49

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای

[illegible]

۱. بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۲. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۳. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۴. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۵. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۶. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۷. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۸. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۹. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند
 ۱۰. و بعد از آنکه سوره نوحه را خواند و گفت که این سوره را بخواند و گفت که این سوره را بخواند

[illegible]

[illegible][illegible]

۱ ملقب شمس و در آن کشته شد که تا وی بخاطر عمر و در هر یک از این دو کشته شد و در هر یک از این دو کشته شد و در هر یک از این دو کشته شد
 ۲ اشارت به جانب سازنده و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۳ مشغول شدند و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۴ داخل کرد و در هر یک از این دو کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۵ جوار طام و در هر یک از این دو کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۶ آنچه از این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۷ تکلیف خود و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۸ دست و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۹ عمر و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۰ نگاه بکشته شد و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۱ بر تنی که کشته شد و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۲ بر این کشته شد و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۳ و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۴ جوان و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۵ رسید که بسیار این جوان و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۶ حضور و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۷ با کشته شد و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۸ افتاده و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۱۹ جوان و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد
 ۲۰ و از آنکه در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد و در این کشته شد

به او از حد توانسته اند و شکر آن نام را ذکر کرده اند و سوره حمد را در هر روز و هر آن بیابر خوانده اند و در هر روز
 در نماز و در نشستن و در اول یک صلوات بر پیام و اولاد او میفرستاده اند و در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 خادمی که همانی باشد و در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 لا یجوز ان یکدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه
 که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 قریب از دوی دهمان بیستوی بر بار داشته که اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه یا کدر اسماءه
 را به هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 را که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 و قیام که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 بر روز و در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 بیست و نه روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 تغییر او بخوار و حق فرماید و بعد از آن که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 خود و او را در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 ضایع که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 و بسبب این که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 را به او را در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 بیست و نه روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 این را که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 میوقت خود که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 آمده و در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که
 علی بن ابی طالب که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که در هر روز که

[illegible]

10/10/10

[illegible]

۱ نه که چو قیام از خواب بیدار شد و ز غفلت بگریزید و در آن زمان فریاد برآورد و در هر آنکه میگفتند
 ۲ فریاد و فریاد میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۳ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۴ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۵ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۶ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۷ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۸ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۹ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند
 ۱۰ میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند و در آنکه میفرمودند

۱. بدو قتل شد و سرش را بر کشت. اگر توبه نمی کرد و توبه نمی کرد
 ۲. چنانچه از آنجا رفت. گفت که من از آنجا میروم و از آنجا میروم. من از آنجا میروم و از آنجا میروم
 ۳. طبع او از آنجا میروم و از آنجا میروم. طبع او از آنجا میروم و از آنجا میروم
 ۴. از آنجا میروم و از آنجا میروم. از آنجا میروم و از آنجا میروم
 ۵. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم
 ۶. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم
 ۷. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم
 ۸. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم
 ۹. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم
 ۱۰. در میان من و او بود و او را میروم و از آنجا میروم. در میان من و او بود و او را میروم

20

۱۰۰

[illegible]



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱ از کوه بیرون آمد آب سرد فرو آورد و در آن آب خود فرو داشت گفت از آب این آبها
 ۲ بجای آن که گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۳ بجای آن که گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۴ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۵ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۶ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۷ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۸ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۹ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها
 ۱۰ گوشت را گفت و گوشت را در میزدند و آب نگاه به هم کرد و گوشت را گفت از آب این آبها

[illegible]

بازارهای مالی

۱. در این کتاب این مرتبه بسیار با آن خاسته را می کشد که در میان بزرگ علم خفته
 ۲. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۳. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۴. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۵. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۶. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۷. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۸. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۹. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید
 ۱۰. و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید و در این مرتبه علم را نشود که از آن آید

[illegible]

۲۰۰۹

[illegible]

[illegible]

20/1/1914

۱- بر سر نیزه کردند و هر که آمدند تا بر سر نیزه نهادند بر سر نیزه کردند و هر که
 ۲- او را فریاد کرد و آمد به جبهه و از آنجا که شکم شکست از آنجا که شکست فرار کردند و فریاد فریاد
 ۳- چنانکه کسی فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۴- فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۵- ساقی که در وقت شد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۶- آن امر را که او را فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۷- شکست در برابر فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۸- آن کسی که او را فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۹- بجانب شکم شکست کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۰- جنب می کردند و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۱- رسیدن طبع شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۲- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۳- آن که او را فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۴- از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۵- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۶- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۷- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۸- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۱۹- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد
 ۲۰- شکست از فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد و فریاد می کرد

[illegible]

0321

[illegible]

✱

۱ ان لشکر براندا و هم شهید گرفت از آن اسیران دیرینه داشتیم و در بخت چنانم
 ۲ ان ایام که در اوایل ماه صفر لشکر من تشریف آوردند و از اسفندیار ماندگار علی شریف گزید
 ۳ گفت اسیر و در کسب اتفاق او بود گفت در کسب نام فرار داشت مهر نداشت گفت جانها
 ۴ و این چه قدر داشت گفت کسب را و جانهاست مهر گفت مهر کسب میزد و مهر گفت
 ۵ نزدیک تر نیست خدای تعالی چه و من گفت مهر نداشت گفت مهر نداشت و در میان من و غریب
 ۶ الهام می کرد و در ارادت گفت از این من مرا می شناسی چه از این حق گرفته با ما در آن
 ۷ منی کشید شوق بقیه کرد با گفت از این منی چه اگر به من گفت اسیران را چه
 ۸ انی می شناسی از دست هرگز نده و تنگ می شناسی گفت طایب بر گفت با خودم که در دست
 ۹ ان که باز گویند مهر گفت از این منی مال را که بدست اولاد من نه من می شناسی که در دست
 ۱۰ که خدایا چه بدو منی می شناسی من قبول می گیرم پس هرگز از این مهر نداشت اسیران
 ۱۱ عوام سرایان را بر این نزدیک اولاد آوردند اولاد گفت اسیر و در دست منی که
 ۱۲ گفت اسیر و در دست منی که عوام سرایان را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران
 ۱۳ گفت که اولاد گفت از این منی که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران
 ۱۴ من با اولاد دست بدادم و بخت من اولاد را بدی منی که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۱۵ رمال از این منی که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۱۶ سبب گفت منم که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۱۷ عوام نزدیک حکما که حکم داشت که سبب گفت مهر گفت و عوام اولاد را بدی منی که
 ۱۸ در آن فرام که فرام منی که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۱۹ اولاد و آنکه حکما که حکم داشت که سبب گفت مهر گفت و عوام اولاد را بدی منی که
 ۲۰ منم که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۲۱ حکما که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند
 ۲۲ از تو عوام که گفت بدیدم فرام منی که اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند اسیران را بر این نزدیک اولاد آوردند

الحمد لله

[illegible]

[illegible]

123/

[illegible]

[illegible]

امیر دروغی بود

[illegible]

[illegible]

مجلس شورای ملی

[illegible]

[illegible]

فہم الجہاز صحت

[illegible]

۱ نامه بجام با بگویند گفتند اندک عیال را به او بگویند عیال را بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۲ سرش را از شکست بدن جدا کرد و بر سرش گفت که بر سرش عیال را بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۳ بگویند گفتند اهل ملکیت بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۴ را بگویند و در آن بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۵ که در بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۶ بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۷ بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۸ بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۹ بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ۱۰ بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند

10

[illegible]

[illegible]

۱ بیعت و داد و دم پس از آنکه در و در نسب داشت الحال بنوعی شود که سایر بانیان
 ۲ برایش مراضه و امان برادران کرد و اول خیل و دالانیکه با یکدیگر بیعت و در راه بود
 ۳ که از آنجا رفتند بیعت با داشت که از مقابل چاهان بود و نه با هم از راه راست بود اما
 ۴ بغیر از آنکه در آنجا باغش رسید که در آنجا از دست داشت برادر که در دست برادر
 ۵ کشید بدو و در آنجا که در وقت رسید که در وقت چاهان که در وقت شش و در آنجا
 ۶ هم برادران چند نفر که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۷ خبر رسید و در آنجا که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۸ با در وقت که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۹ باقیه وقت که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۰ خود برادر که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۱ برادر که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۲ فاضل و در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۳ حال او برادر که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۴ بدو در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۵ با در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۶ فاضل و در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۷ حال او برادر که در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۸ بدو در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۱۹ با در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا
 ۲۰ فاضل و در وقت که در وقت که در آنجا که در وقت شش و در آنجا

[illegible]

شماره ۱۰۰

[illegible]

1

[illegible]

52

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

مجلسه اول

[Faint handwritten notes]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱ راجع به راه و پادشاه در مقام که جاسوس و دروغ فرشته شده اند از آن طرف قبضه کردیم
 ۲ با دست خود امیرها را تعقیب کردند و آن سوار را از اعزاز مقام خود داخل شهر و در
 ۳ سینه شمشیر عرب قدم در راههای خود ساختن می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۴ از تیره تابان می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۵ انگیزان کردند و صاحب سواران می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۶ و غنایان انار و درونان در زمین می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۷ و صاحبان انار و درونان در زمین می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۸ گرفتند و در راه خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۹ هر یک از این سواران در راه خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۰ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۱ شود که در این سواران در راه خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۲ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۳ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۴ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۵ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۶ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۷ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۸ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۱۹ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه
 ۲۰ و درونان را با خود می نمودند و قبضه کردیم و با این سواران می نمودند و در راه خود می نمودند و در راه

[illegible]

مجلس

۱. برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۲. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۳. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۴. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۵. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۶. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۷. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۸. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۹. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته
 ۱۰. که نام برادر منم را که کشید که از عزیز منم گرفته و گفت که برادر منم که کشید که از عزیز منم گرفته

六

12/10/77

[illegible]

دین مہاشیروں

[illegible]

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰۰ ۱۰۰
 ۱۰۱ ۱۰۱
 ۱۰۲ ۱۰۲
 ۱۰۳ ۱۰۳
 ۱۰۴ ۱۰۴
 ۱۰۵ ۱۰۵
 ۱۰۶ ۱۰۶
 ۱۰۷ ۱۰۷
 ۱۰۸ ۱۰۸
 ۱۰۹ ۱۰۹
 ۱۱۰ ۱۱۰
 ۱۱۱ ۱۱۱
 ۱۱۲ ۱۱۲
 ۱۱۳ ۱۱۳
 ۱۱۴ ۱۱۴
 ۱۱۵ ۱۱۵
 ۱۱۶ ۱۱۶
 ۱۱۷ ۱۱۷
 ۱۱۸ ۱۱۸
 ۱۱۹ ۱۱۹
 ۱۲۰ ۱۲۰

[illegible]

[illegible]

المهم

۱. در این کتاب که در این روزگار از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۲. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۳. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۴. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۵. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۶. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۷. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۸. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۹. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است
 ۱۰. و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است و از دست فراموشی افتاده است

[illegible]

۱ چون چشم از شیروان برافکند گفت بیا عرض آید و صفای و کبر و شرفش می شود
۲ تا قدر از ابرار علی گشتند و هر چند قرار گرفت شاه گفت که ای از کجا
۳ سیر می برخواست سر سر خیزد و آورد گفت ای پادشاه گفت کشور را نسبت می
۴ جمع کرد که در اینست قاف و در زیر شمشیر بی شاه غلام عبد الرحق است که می تواند
۵ ای پادشاه بجا بخت قاف ببرند و چون در آنچه از عرو و صاحب خیران دیده و از خانه نگاه
۶ در نزدش نوشته به امید که بمقدار و روز دیگر بفرستد و از شیروان قبول کرده
۷ گفت بیا با من بروم و می تواند گفت که با صاحب شاه گفت که می تواند
۸ چنین بخاند که در و را نیت و عادت است بدان که آن کرده که عرو و شاه
۹ گفت که از این چند پس آن دیوان را می تواند عرو و را از شیروان خواند چون چشم شاه
۱۰ که بران دیوان افتد نزد یک فرد که از آن جریقه از شیروان خواند که آن
۱۱ پس مست را دور کرد که شاه به شکست گفت که حکم از این دیوان بر آن
۱۲ دست باید بود و شاه را و در آن کرده از یک ماه بیرون انداخته و در آن با صاحب
۱۳ در شرف بجا بخت که بر او تا عرو و در خدمت ابر بر این نهادند پس بیا آن
۱۴ فرستد که بعضی بیرون داده صاحب خیران گفت بیا خدا کند و ابر و صاحب
۱۵ در نوشته را می باری که می تواند گفت که صاحب و لا و آن کرده گفت که از این
۱۶ عزت بجا بخت قاف بروم و از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۱۷ بعضی صاحب خیران گفت که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۱۸ نهادند صاحب خیران فرمودند که در اینست متوجه می شود که صاحب ابر و صاحب
۱۹ سپهر را که این دیوانه را بر کشید گفت که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۰ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۱ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۲ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۳ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۴ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب
۲۵ می تواند که از این عزت جانی می تواند که می تواند با ابر و صاحب

[illegible]

1911

[illegible]

[illegible]

392

[illegible]

392

شماره آن آدمی نزد همان تیره و تیره امیر شده و دست دراز کرده که در آن میان



که در وقت بدو گفته زانو در آید و امیر فرمود است ای دیوانه بر سر خنجر بلند
 سینه او گرفتند یکدیگر دست شاف او را گرفتند دست دیگر روغن سرش می مالیدند با قوت
 قوت در آورده تا شوال می گفت میزدند که صاحب خنجر سران و بوی
 از ملک بدین جدا نمود که دیگر بدو از عقب سر او آمده گفت ای دیوانه
 که در آن امیر همان سر را که داشت هم چنان بر سینه اش زد که در میان سینه اش شخم
 کرده ای و جوان تو تسلیم شده از زنده زنده بپای بر آید گفت ای شاه در هر کس

شیر

با کلاه که انداخته پشت تیر تیر بند و دست او در میان بوی او را در هر کس که

در هر کس

که در وقت بدو گفته زانو در آید و امیر فرمود است ای دیوانه بر سر خنجر بلند
 سینه او گرفتند یکدیگر دست شاف او را گرفتند دست دیگر روغن سرش می مالیدند با قوت
 قوت در آورده تا شوال می گفت میزدند که صاحب خنجر سران و بوی
 از ملک بدین جدا نمود که دیگر بدو از عقب سر او آمده گفت ای دیوانه
 که در آن امیر همان سر را که داشت هم چنان بر سینه اش زد که در میان سینه اش شخم
 کرده ای و جوان تو تسلیم شده از زنده زنده بپای بر آید گفت ای شاه در هر کس

شیر

آنچه بدید جانم که مرا کجا فرستاد و عرض کرد که ای دراز زانم چون بپرسم عزم منظر
 کرده چنه نگاه کنی و گفت که ای بپرسم باز من و دانات کرده لای حال آمدت به ای
 هست به قد بکنی غلام اساس بنده فرستگش بشنیده نه نه نه زلف غلام و دانات
 که میاید مدرام را از در لای من بفرست از آن باب که فرستاده را به این طریق جواب
 دادم که هر وقت از زمین در غلاف و کبریا سر داده شود و سر شده که هر چه کسی فرستاد
 که جهان کور بفرست و من هم خیال کردم که از سر فرستاد و رسول خدا ضایع میخاند
 شد به ازین چه بکنم که این عاقل را از سر فرستاده بفرست که او هم از راه آگاه و خوش حال
 کرد و اگر از من هم پرسد ازین خبر را بگویم که از آن طرف زوین این قطار بکشیده
 در راه نگاه میکردند که این قطار را بکشند و میروند بعد از شایق بیا
 بزرگیک رسید لای میور منظر را از او در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 بنشیند و میگوید که از سر فرستاد این قطار را بکشند از سر لای در من مردم ولایت
 بفرست مبار و فرست از سر لای این در قاف سرگردان بیا که از سر لای از سر لای
 از او گرفت میور خضع را بدست زوین داده بیا بعد از رفت زوین
 خود بود میور بکش گفت که هر که از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 شتر را خواندند که سر میور را از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 نشیند بیا و از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 خانه بیا و از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 گرفت از او بدست زوین داد و از او ان جام را که خشم با خود داشت
 از یکدیگر فرست شوم این جام را از دست من بگیر بیا که هم کورست هم کوان
 جام است در پیش و از آن بیا که از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 ان جام را از دست زوین گرفت و از سر لای در مینه زوین الی کسی بکشید بیا و از سر
 زوین داد و از او بدست زوین داد و از او ان جام را که خشم با خود داشت

تبریز

۱. حجت نازنین فریدم اختر معلوم میشود که از این وقت کشیدم به اختیار برین راضی
 ۲. شده حال نباید که بعد از این معنی هر یک اوقات درست کرده که لایق او باشد و مبارک خدا
 ۳. بر کرمه باشد از این بسیار و در کمال که بودند غلظت و میوه که در این جا اولی که
 ۴. سابق غلظت که در روز اوقات از غلظت و فرشت که در کمال و شش و ده که در غلظت و کمال
 ۵. شش از این در نظر ساق اولی که بود از این طرف پیاده نه چشم در اختیار بود که از غلظت و
 ۶. یکون غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۷. شش که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۸. غلظت از اوقات از این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۹. در اوقات از این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۰. پیشتر بر عجب بسیار و آخر جول خیال کرد که که باشد از این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۱. نگاه کرده که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۲. وقت داشت فریب خود و در عجب در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۳. فریب باید که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۴. تنها بود از این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۵. عقاب باید که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۶. در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۷. فریب که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۸. هم بالا گرفته بود و باقی است بر وقت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۱۹. در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت
 ۲۰. کرد و در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت در اوقات از غلظت که در این وقت

[illegible]

فصلت پنجم

۱ که آیا مقدم از حضرت چون فراموش نمودن و فراموشی است و نه آنکه بپوشید و بپوشد
 ۲ فرمودید همان بر همین متفق باشند که در این است که بشنیدید و بشنیدید و بشنیدید
 ۳ و سر سر آنکه در ظاهر و در باطن هر دو یک است و هر دو یک است و هر دو یک است
 ۴ و در وقت از خود را بگویند که بشنیدید و بشنیدید و بشنیدید و بشنیدید
 ۵ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۶ فرمود که فرمودید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۷ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۸ از جانب و از آنکه گفت و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۹ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۰ که اینرا شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۱ از گفتار و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۲ فخر و در اینم و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۳ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۴ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۵ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۶ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۷ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۸ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۱۹ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید
 ۲۰ شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید و شنیدید

34

[illegible]

فصل اول

[illegible]

A painting of two figures in traditional attire. The figure on the left wears a leopard-print tunic and a red headband, holding a bow. The figure on the right wears a dark tunic, a crown, and a yellow and black striped skirt, holding a sword.

کتابخانه

[illegible]

[illegible]

22

[illegible]

[illegible]

12/2/20

[illegible]

[illegible]

غفر محمد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
قد فرغ من تحرير هذا الكتاب
تاريخه يوم ١٠ شعبان ١٢٩٠
شعبان ١٢٩٠

تبریک الایثار و شکر و تعریف
 و قد تم شکر و تعریف و تبریک
 و قد تم شکر و تعریف و تبریک
 و قد تم شکر و تعریف و تبریک
 و قد تم شکر و تعریف و تبریک
 و قد تم شکر و تعریف و تبریک

بسم الله الرحمن الرحيم
 تولد لربنا حبيبنا آقا
 ولدا بارضا ترضانا
 بقدر ما نرضى الله به
 لاخر ١٢٨٠

فولاد و فولادی که در این کتاب مذکور است
تألیف و تصحیح و تفسیر و توضیح
مؤلف و مصنف و مکتوب و مکتوب
۱۲۹۳

در این کتاب مذکور است
تألیف و تصحیح و تفسیر و توضیح
مؤلف و مصنف و مکتوب و مکتوب
۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 تولد در جمعه اوله شوال ۱۲۰۲
 قمری در شهر تبریز
 ۳۱۰۲

2. 1861

Handwritten notes in Arabic script, likely a library or archival stamp, located in the upper right corner of the page.

یا کمال محمد احمد زاده
بنام ۱۵ سوال
۱۲۰۲

[illegible]

1

در این درخت بنابر خدای چرخ گردان محمد زان سلطان ظاهر آمد و بر عهدی نشست
که با قدر

[illegible]

۱ رفیق از ادبش که در پیش خورشید و ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۲ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۳ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۴ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۵ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۶ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۷ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۸ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۹ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را
 ۱۰ خورشید و هر دو را ناطق جنگ را ایجاد دادند و هر دو را

[illegible]

تغییر را در این بر سر غریب طاعت خود را در آتش می بیند قدم در غلغلها و ترقیه را در این



در این مقام است چنانچه که بکار از خدمتکاران می بیند چشم و دولت آمده باشند

که گفت منقشه داشت اسرار بر زلف خود را در سینه تاب در آورده از جام قطره آبینی
مقتضی کردید برخواست که از زلف بر آید که اسرارش آمده تمام خدایان جدیدی بر باورش قریب
خواست که در و بر دل امیر به پیچیده اسرار نگاه خیره به صاحب خدای کرده قریب به بال بریان
زده بود رفت از غلبه و احاط بر سر هم توقف نکرده بال بران زده او هم بر غریب
سپایان تا بر بسیار دلگیر شده را او بان اخبار و احوال آمار چنان توانست که در اندک
تا در اندک بر سر این آمار اسرار و قریب را به نظر در آورده بود و گفت که من در میان
دین که بر زلف کما در غرض سازم بخواه و اقمه بی از وقوع باید کردین را شده بر باد از خاک
در آمده برخواست در برابر سلطان تا سر سر خود و آورد گفت ای امیر که فکر در این
دارم صاحب خدای گفت را شده و غریب کید را شده گفت اسرار خود که در این بر سر

در این مقام است چنانچه که بکار از خدمتکاران می بیند چشم و دولت آمده باشند

در این مقام است چنانچه که بکار از خدمتکاران می بیند چشم و دولت آمده باشند
بعد از آنکه اسرار را از زلف خدای بر سر خود خوانم که دست از زلفش بر باد و دیگر کسی
را با ما نمی فرستد صاحب خدای آنوقت بر آید که در میان شب را شده بر سر
سلطان تا بر دست خواند بر آید و بگوید که از زلف خدای می بیند چشم و دولت آمده باشند
تا صاحب خدای خواند بر آید از زلفش بر آید آنوقت قریب از آب
در دونه بگرگینی جوان بر غریب و رفت از سر خود خواند که ترک کرد و از آنکه بجا داشت
بهر بهر در شب از آب پیچیده افتاده بر سر در زلفی احاط به صاحب خدای سلطان
لی صاحب خدای با نگاه کرده و در جیبی قرار گرفت در وقت ملک ارشد عرض
شعوبال را باینده گفت اسرار خود را خوانم را شده با سلطان دست خود بر آید
با هم روانه شوی که بسیار خوش حال گردید و دیوان بر سر دیوان دانسته که سلطان تا
در اندک بر سر خود را خواند خدای صاحب خدای آنوقت بر آید که در میان شب را شده
گفت اسرار خدای حضرت سلطان تا بر سر خود خواند که از زلف خدای می بیند چشم و دولت آمده باشند
بر وقت بیده و در بقاء اسرار المال مفت است که در جیبی با تمام جواهرات
باید که نمی بیند شعوبال از احاط در آورده بهر مهرش کرد گفت من زنده خدای
تا به دست تا به دست که در جیبی با تمام جواهرات در آورده و در آنوقت
هر امراده حضرت که بخت است تا از زلفش با بر سر خود خواند که در میان شب را شده
بخت شعوبال با بر سر خود خواند که در جیبی با تمام جواهرات در آورده و در آنوقت
فغان چهل خدای در گردن داشت را خدای با نگاه کرده و در جیبی با تمام جواهرات
او کرد گفت خدای بیده با خدای بیده ازین حضرت سلطان تا بر سر خود خواند که در میان شب را شده
که بخت است قدم در این راه باده ای که در جیبی با تمام جواهرات در آورده و در آنوقت
جورق شهریار را باینده صاحب خدای که بخت است که این را شنیده از جیبش در آورده
گفت خدای بسیار خوب واقف شده بیده مردم بخواب حضرت را بیکم نگاه داشت

از تره دوست در روز گفت که بخت چیست که قند خورشید را بکشت خورشید نام
از بر بکر نشین که بکشت و در حیات خود خزاندم را بر وقت بر شام نشینم حالا
اگر عبا کند من خودم را ملاک کنم بکنم خواجه گفت از این قوتی تا طبعی نام بودی بخت
میرسانم اما حقیر که خودم بودم خدمت شوال را ندیده شاه گفت من شرط کردم
و صوفی نام از حق خود نمیکند من است هم میرادم خواجه که بفری اسم را بدیدم خوش
حال که دید شوال فرمود تا در کعبه است طوافی رسانید که در شالان گفت طوافی است
نه در باره و شوال نهادند حرکت کرد که خدمت خواجه میرا حق است نه در اختیار
کرده شوال اسم را از قلمیده ملک حق آمده در باره که کدام کز آنکه جانشی سلطان را فرود
بیر اسم که داشت بهار لقب بر سر در پیش که ملک بر سر کوشش نیست سلطان
صاحب قران گفت بنده بر شام در پیش آورده که کز سر کوشش تیره بند بهار اسم بر کوشش
او خوانده یکدیست اما لا ابر کفره دست دیگر شوال کفره او را بر داشت بخت
سیان را در دادند قطار جلیس با یکدیگر گفتند خطم کشته شام را از دادند نرم اگر
کرده نامت روز انجمن بستند و دو بریز و ایمن عزت شوال شدند که ملک را
زاده عفریت کوشش کینه از دست ابر کفره نمودرا خدمت سمنور و دو رسانید چشم
سمنور که بر عفریت اهل بنابر ملک طایب کرده گفت آری از آنکه او
او میزد در جبهه و دو در که توانا شکر سترا شکر علی او را که بزد و دو آن خدمه مرا بکن
و او را اهل بر فرمانم خدمت من آمد عفریت سر بر انداخت سمنور و بر دو چند
تا نام بر عفریت زدند او را در بند کشیدند عفریت یکروز یکشنبه در بند بود
و یکروز سمنور را اس عفریت را کردند سمنور و عفریت را از بند بخت
و انداخته و نگاه کرد اندید عفریت با جوی سمنور و کوه و خرد خدمت او کردند عفریت
تا خلق کرد اندید آن ملام را ده بر بند کز نشست سمنور و کوه و خرد از تره دو چوب
عفریت داده گفت این شکر را بر میرا سمنور و یکدیگر از میرا میخورم من خشم

از تره دو چوب میدارم از عقب شام آیم عفریت در سر سمنور و سر شکر و آورده
از یکدیگر به سرش آمده که از شام شکر کرده بجا نهد از تره دو چوب برداشتم سمنور و شکر
کز یکدیگر بر سبب عفریت و در شام شکر بخت صاحب خواجه و جانشی از آن طرف شکار
گفتند مفت طوفی سلطان صاحب کردن در قدر این است که رفعت میرا بجا
بخت او میزد و قوت که از در باره که چند تره دو چوب انداختند از جانشی عفریت
است که عفریت با بجا و عهد باز تره دو چوب یک شام میرا میرا در شکر عفریت
بودند که بخت صاحب از تره دو چوب است که عفریت با در شام شکر تره دو چوب در شام
شکر اسم قرار گرفته اما عفریت میرا خطی یک شام میرا از تره دو چوب و تو بودند
در خدمت عفریت که یکبار از حد شطریکند و یکبار بر بوق شطریکند لقا به عفر
بخت کردند گفتند اسم را در جلا خطی یک شام میرا از تره دو چوب خطی یک شام
که خطی یک شام میرا از تره دو چوب خطی عفریت به حکیم عفریت دوش چه کرده در شام
قر و خطی یک شام میرا از تره دو چوب خطی شکر تره دو چوب در شام شکر تره دو چوب
تا روز دیگر که اهل اسباب منرف اشتیاق بین فقر اب از زبان طلام کز شکر
و دو چوب یک شام میرا از شکر است سر بر آورد و جوی دوش عفریت شام بر دوشی یک شام
از شکر و دو چوب اسباب مالک اب ان در دوش شکر تره دو چوب و دو چوب
شدند میرا از خطی تره دو چوب میرا از شکر که از این جانب شکار گفتند مفت طوفی
سلطان صاحب کردن سمنور و میرا شده سر را ده شکار یک شام میرا یک شام
دو چوب عفریت ان پیاده را که چون چشم بر صاحب خواجه از عفریت میرا کرده که بخت
شام شکر و دو چوب بر عفریت صاحب خواجه را رسانید خواجه که ابر را در شام
بیک تره دو چوب میرا از تره دو چوب چند کرده به بشارت خوش در ده نظر شوال
تیره تا شکر صاحب خواجه بر نظر کرد برق شطرا و یک شالان نام شام
خوش در ده صاحب خواجه کردن خدمت خود از تره دو چوب ان تره دو چوب شکر تره دو چوب

لوگوں پر ہوا

[illegible]

A medieval manuscript illustration depicting a king in a red and gold robe and crown, holding a golden shield, standing over a red devil-like figure lying on the ground. A golden key lies on the ground next to the figure. The king is smiling and looking down at the figure. The background is a simple, textured greenish-brown.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.

[illegible]

[illegible]

مسائل و تقریبات

[illegible]

میراث شاه بن سلمان فرمودند انكه انصاف لطيفيك خدا صفتان كرمند و داد و ستد آنها
كرده كه تا قيمت مرگ داد و ستد بر عاقل و پور و روزگار حكم نكرده بكنند امير كرامه
و عينا گفته تا پسر را برفت انكه در خانه روانه كرد و به هوش ارباب گفتند با پسر من
چون عاقل امير است و هم خاكي گفت اميد نامه برسان انكه سر هر چه حاجت بكني از
خج خاكي بكند و در روز جوب ارباب و در كنش درين جا بماند فعلي ما بنشنگي بكنيم
ميراثان بفرموده تا كه جاسر آورده كه در خاكي را كه گفته اند انكه اناسي كرمند و كرم
بر و بر ارباب هوش روانه شده تا كه عاقل برفت بر او و خدا صفتان انكه چنان
از عاقل كشيده و عاقل در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
اخبار و در انكه در عاقل رويست كرمند و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
چون كرم و كشت ياران درين روزي كه در خاكي بماند و در خاكي بماند و در خاكي بماند
تو به كرامتي بكنند و عاقل و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
از عاقل كرمه و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
خود را برين خدا رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
قرين كرفت انكه در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
در رايه امير برانده و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
انكه در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
دست خدا و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
اسب انكه رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
كرمه و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
بود كه در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
خواب و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته
ميراثان و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته و در دست او رفته

24.

[illegible]

24.

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

که در نزد اعراس مریم برین مشغال شاه رسانیده بفرمود و او را بجا آورد که در حال مریم
دش عیار و در چند بود خادش و در اندک روزی که در افش هم جاسر که تا بپایان تو رسید خیراد
بر کشید که در یک یک خاد خود در و درم خبر به مشغال شاه رسانیده که در افش جاسوس دیگر کرده
خیراد و چنگش شاه و کفار بجای خود کرد که این یکست اگر تو افش جاسوس عیار و یکست
اگر افش عیار و او را شد که عیار که اگر از ناز و جاسوسه گفت از ناز و جاسوسه

[illegible]

[illegible][illegible]

وہ

قرآن بر سر آید چند قسم که آنم از شرب به قول رادوی اینان گفته که بر ما معلوم شد که آن

[illegible]

[illegible]

از دره بشود درویش گفت که بنده هم بگویم باها گفت پس را با یکدیگر در دره بماند
فکر کرد و گفت حق این است که صاحب تران بخار و دره را بماند که صاحب تران بخار
گفت خند ترانه ای نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
را بماند که صاحب تران بخار و دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
گفت درویش صاحب تران بخار و دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
بگویم صاحب تران بخار و دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
کردن گفت که در دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
با یکدیگر رفت گفت که در دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
بگردان کرد گفت که در دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
آمد ترانه را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
از دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
بود مقدمات است که در دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
فریفت و از دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
بنیت رسیده کس را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
عت نامی را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
گفت در دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
چ گفت گفت که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
خفت از دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
فر بر بر دادند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
با فرستاد و برفت که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
از دره را بماند که نامی گفت بل را بماند که نامی گفت بل را بماند
حقیقت است درویش میاید در عقب برده و فرستاد و از دره را بماند

[illegible]

فصل اول

[illegible]

[illegible]

برای من از دهن
 در کشتا و دهن
 هر چه در کلام
 هر چه در دهن

[illegible]

13
13

[illegible]

